

اقتصاد بازار یا سرمایه‌داری؟

مسئله اولویت‌ها

ژیلبر بلاردون (۱)

برگردان از توانا

اقتصاد بازار امروز بی رقیب مانده است. فروپاشی اقتصادهای طبق برنامه در اتحاد شوروی و اروپای شرقی برتری اقتصاد بازار را نسبت به «برنامه» که در همه نقاط جهان عرصه را به کارایی و پویایی بازار واگذاشت، آشکار کرد؛ دستکم افکار عمومی به چنین نتیجه‌ای رسیده است.

انحصار عقیم‌کننده

استالین پایه‌های اقتصاد طبق نقشه را شالوده‌ریزی کرد. بعقیده او «برنامه‌ها، برنامه‌های مبتنی بر پیش‌بینی‌ها و موقعیت‌ها نیستند، بلکه برنامه‌های شامل رهنمودهایی هستند که برای ارگانهای رهبری خصلتی اجباری دارند و سمت و سوی توسعه اقتصادی را برای آینده و در مقیاس سراسر کشور معین می‌کنند». (۲) در برنامه‌ریزی متمرکز (یا بوروکراتیک) همه تصمیم‌ها که برای اقتصاد جنبه تعیین‌کننده دارند، از برنامه سرچشمه می‌گیرند. این برنامه عبارت از تصمیم‌گیری در زمینه برنامه‌های تولید و سرمایه‌گذاری، سازماندهی تجارت داخلی و خارجی، توزیع درآمدها و نیز تصمیم‌گیری در زمینه قیمت‌ها، پول و تامین سرمایه‌گذاری‌های عمومی و غیره است. بعقیده استالین برای اینکه سلطه بر وسایل تولید بوسیله ارگان تصمیم‌گیری - و بنابراین، موضوع جمعی کردن این وسایل - عملی گردد، تمرکز انتخاب‌ها ضرورت دارد. برنامه همچون مکانیسم اساسی اقتصادی برای طرز کار یک جامعه سوسیالیستی بنظر می‌رسد. بدون آن این خطر وجود دارد که اتویایی سیاسی بدون کارایی اقتصادی باقی بماند. فرمول مشهور سوسیالیسم = جمعی کردن + برنامه‌ریزی + برق‌رسانی از آنجاست. در واقع این فرمول سیستم استالینی طرز کار اقتصاد را با این مؤلفه‌ها در خود خلاصه می‌کند: نهادها (مالکیت جمعی بر وسایل تولید)، مکانیسم تصمیم‌گیری‌های متمرکز (برنامه‌ریزی) و هدف اقتصادی (برتری دادن به لوازم و تجهیزات و زیرساخت‌ها و صنایع سنگین که در آن زمان به الکتریفیکاسیون شهرت داشت). این مدل که بعد به جهان سوم انتقال یافت، باعث دولتی شدن وسایل عمده تولید، دیوان‌سالاری شدن اقتصاد و برنامه‌ریزی متمرکز برنامه‌های توسعه گردید و بجای پرداختن به کشاورزی و بارور کردن روستاها به صنایع و شهرها اولویت داده شد.

در این سیستم، دولت یعنی دستگاه اداری، یگانه بازیگری است که نقش اساسی بر عهده دارد. تمام قدرت، از جمله قدرت اقتصادی در انحصار دستگاه اداری است. دولت درباره همه چیز تصمیم می‌گیرد و همه چیز را هدایت می‌کند. ابتکار و مسئولیت دو بازیگر دیگر یعنی مؤسسه‌های تولیدگر ثروت‌ها و خدمات و خانواده‌ها که همزمان شامل زحمتکشان، مصرف‌کنندگان و پس‌انداز کنندگان است، وجود ندارد و یا فوق‌العاده محدود است. انحصار دستگاه اداری در زمینه انتخاب‌ها، مدیریت و کنترل سیستم موجب انعطاف‌ناپذیری در همه قلمروهای زندگی اقتصادی و اجتماعی گردید و کارایی آنها را به مخاطره انداخت و استعداد نوآورانه‌شان را از میان برداشت.

ضعف کارایی سیستم ابتدا در سطح روند تولید ثروت‌ها و خدمات که هرگز به ارزش افزوده کافی برای بهبود تدریجی درآمدها و بنابراین سطح زندگی خانواده‌ها دست نیافت، نمودار گردید. برانگیختن مصرف‌کننده برای دینامیسم هر اقتصاد و تنوع تولیدهای آن جنبه اساسی دارد، هرگز نتوانست نتایج خود را نشان دهد. شهروندان رفته رفته متقاعد شدند که وضع مادی‌شان بهبود نخواهد یافت و این امر تحرک آنها را در کار به مخاطره انداخت. بعلاوه، باروری روند تولید با رکود روبرو گردید. شاخص‌های پیشرفت اقتصادی که عبارتند از باروری واقعی سرانه، ساعت کار و درآمد واقعی سرانه در مقایسه با سطحی که اقتصاد بازار به آن رسید، بطور نومید کننده‌ای در سطح نازل باقی ماند. دور باطل کم‌توسعه‌گی بطور دوامدار در کانون سیستم برقرار گردید.

تصمیم‌گیری درباره هدفهای اقتصاد بوروکراتیک طبق برنامه در صلاحیت انحصاری دولت و دستگاه اداری آن بود. این

انحصار و انعطاف ناپذیری رفتارها و تمرکز تصمیم‌گیری‌های ناشی از آن نه تنها باروری درونی سیستم - و بنابراین هر نوع امید به بهبود سطح زندگی خانواده‌ها - را به مخاطره انداخت، بلکه مخصوصاً از ۲۰ سال پیش از فروپاشی سیستم مانع از سود جستن آن از دو پدیده‌ای شده است که اقتصادهای بازار از آن بهره کامل برده‌اند: مانند پیشرفت تجارت بین‌المللی و ترقی فنی بخصوص در زمینه انفورماتیک، خودکار شدن و روبات سازی.

برای غرب توسعه بازار جهانی، محرک نیرومند تولیدی و باروری بود. این بازارها مؤسسه‌ها را به نوسازی تولید و مدیریت و «مدنیزه کردن» بمنظور تقویت رقابت و بنابراین، به استفاده بهتر از تکنیک‌های جدید «مدیریت» و تولید واداشت. اقتصادهای طبق برنامه موصوف از این قافله عقب ماندند. لازم به یادآوری است که تجارت خارجی غرب برای اینکه به ۳۸۰۰ میلیارد دلار در ۱۹۹۰ برسد، دوبرابر سریع‌تر از فعالیت داخلی فزونی یافت.

پس بنابراین یک بازیگر منحصر بفرد، با تمرکز تصمیم‌گیری‌ها، انعطاف‌ناپذیری، نبود آزادی، ابتکارها و نوسازی از جمله در تکنیک، بازده ناچیز و عدم کارایی دیگر بازیگران (مؤسسه‌ها، خانواده‌ها) و در خود تنیدن باعث فروپاشی سیستم اقتصاد طبق نقشه بوروکراتیک گردید. در حال حاضر، راه حل‌های جایگزینی در برابر اقتصاد بازار عرض وجود نمی‌کند.

اقتصاد چندقطبی

اقتصاد بازار در طول عصرها قالب ریزی شده و در دوره‌ها و مکانهای مختلف، چهره‌ها و مشخصه‌های بغایت گوناگون پیدا کرده است. برای اینکه امروز یک اقتصاد در نظام بازار خوب عمل کند، به گرد آمدن شرایط معین نیاز دارد. این شرایط با شرایط اقتصاد طبق نقشه تفاوت دارد، اما با اینهمه با همان عناصر اساسی در همه فعالیت‌های اقتصادی یعنی با نهادها، مکانیسم‌ها و قاعده‌های بازی و هدف‌ها سروکار دارد.

نهاد بعنوان کلید اقتصاد بازار مؤسسه‌ای (۳) است که بازیگر یعنی کارفرمای آن باید آزاد و مسئول تصمیم‌گیری‌های خود باشد. آزادی تصمیم‌گیری و مسئولیت کارفرما می‌تواند با شکل‌های گوناگون حقوقی و مالکیت: مالکیت خصوصی (مؤسسه‌های فردی، اجتماعی، تعاونی و ...)، مالکیت مختلط (شرکتهای مختلط اقتصادی) و مالکیت عمومی ... همخوانی پیدا کند. پس این نه وضعیت حقوقی مؤسسه، بلکه آزادی تصمیم‌گیری و مسئولیت کارفرمای تولیدکننده ثروت‌ها یا خدمات است که نشان می‌دهد اقتصاد بازار وجود دارد و عمل می‌کند. این آزادی در اقتصاد بازار کارفرما را به محرک پیشرفت اقتصادی تبدیل می‌کند. او مسئولیت و خطرهای آن را بر عهده دارد و می‌کوشد از آن نفع ببرد. دینامیسم اقتصاد بازار قبل از هر چیز به دینامیسم کارفرمایان آن بستگی دارد. این امر بیانگر نتایج بسیار گوناگونی است که اقتصادهای مختلف بازار در دیروز و امروز بنابر ویژگی کارفرمایان‌شان کسب کرده‌اند. از اینرو «اقتصاد مؤسسه تولیدی» به مترادف اقتصاد بازار تبدیل شده است.

مکانیسم‌ها و قاعده‌های بازی اقتصاد بازار بغرنج و متنوع‌اند. مکانیسم اساسی همانا برخورد آزاد عرضه‌ها و تقاضاهای ثروت‌ها، از جمله پول، خدمات و عامل‌های تولید (سرمایه، کار، مواد اولیه، تکنیک‌ها و ...) است که قیمت از آن سرچشمه می‌گیرد. در اقتصاد بازار «قیمت یک مصالحه است» (۴) و دو کارکرد دارد: به بازیگران امکان می‌دهد که منابع اقتصادی را در بهترین شرایط ممکن (بها، سود) میان شغل‌های مختلف تقسیم کنند. «با در نظر گرفتن مجموع اقتصاد، قیمت بر پایه تصمیم‌هایی است که هر کس بر اساس آن خود را با انتخاب‌های عموم تطبیق می‌دهد» (۵) بعلاوه، قیمت به همه بازیگران امکان می‌دهد که بر اساس اطلاعاتی که او منتقل می‌کند (حسابداری گذشته و حسابداری آینده) دست به پیش‌بینی‌هایی بزنند. از نظر بازیگران، قیمت، بی‌اطمینانی و احتمال زیان را که مخصوصاً به دگرگونی‌های کم و بیش سریع و رفتارهای بازیگران و ساختارهای فعالیت اقتصادی داخلی یا بین‌المللی و همچنین به پیشرفت فنی مربوط می‌شود، برطرف نمی‌کند. اقتصاد بازار در بی‌اطمینانی عمل می‌کند و این بیانگر خصلت دوره‌ای (Cyclique) و اغلب نامنظم فعالیت اقتصادی در این نظام است. فرض این است که قیمت آگاهاننده‌ای است که نه فقط تصمیم‌های کارفرما و مصرف‌کننده، بلکه تصمیم‌های همه بازیگران را برملا می‌کند. قیمت تنظیم‌کننده فعالیت اقتصادی نیست. برعکس نوسان قیمت‌ها و بنابراین بی‌اطمینانی پیش‌بینی‌ها جز جدایی‌ناپذیر نظام تصمیم آزاد یعنی نظام مسابقه و رقابت میان بازیگران است. این مسابقه می‌تواند پاسخگوی هدف‌های بسیار متفاوت و حتی متضادی که انتظارهای بازیگران را سمت و سو می‌دهد، باشد. انگیزه جستجوی حداکثر سود اغلب اوقات برتری دارد. اما منحصر بفرد نیست. قدرت طلبی و روحیه سلطه‌جویی در کانون استراتژی فروشندگان منفرد قرار دارد. بعلاوه، جستجوی سود می‌تواند از روحیه نفع‌طلبی، شوق خطر کردن یا ماجراجویی، استعداد خلاقیت و قدرت طلبی مایه گیرد تا میل غیردوستی! را کفله «از اینکه آدم بسیار ثروتمندی به این خاطر بمیرد» احساس شرمساری نمی‌کرد. (۶)

بنابراین، انگیزه‌هایی تا این اندازه متفاوت ناگزیر به تصمیم‌های متفاوت و پیش‌بینی‌ناپذیر برای شریکان و رقیبان می‌انجامد و آنها را وامی‌دارد که با همه ناخوشایندی این تصمیم‌ها، خود را با آن تطبیق دهند.

در بازار جهانی، قیمت همان نقش مصالحه را بازی کرده و دو کارکرد پیشگفته را حفظ می‌کند. ولی ناهمگونی بازارهای مختلف که شکل‌دهنده اقتصاد جهانی است، بر بغرنجی می‌افزاید و پیش‌بینی‌های بازیگران را تا آن حد نامطمئن می‌سازد که عدم تعادل‌هایی که در آن پدیدار می‌گردد بیش از پیش عمیق‌اند و بتدریج کمتر بوسیله شرکتها یا گروه شرکت‌هایی که در این بازارها رقابت می‌کنند، قابل جلوگیری‌اند. (۷)

پول و بازارهای پول نیز دستخوش همان بی‌اطمینانی و ناپایداری درونی نظام رویارویی آزاد عرضه و تقاضاها هستند. در حقیقت، مدیریت پول توسط نهادهای مالی، از یکسو به پیش‌بینی‌های مربوط به تقاضاهای اعتبار و از سوی دیگر به رفتارهای

سپرده‌گذاران و همچنین به اطلاعات متعدد حاصله از مجموع بازارهای داخلی و خارجی بستگی دارد. از پایان جنگ دوم جهانی، حذف تدریجی مانع‌های مبادلات بین‌المللی ثروتها، خدمات، سرمایه‌ها و افراد و گشایش بازارهای ناشی از آن، بطور قابل ملاحظه کارکرد اطلاعاتی قیمت‌ها را افزایش می‌دهد. عدم تعادل‌های محصول آن در هر یک از اقتصادهای ملی منعکس می‌گردد و در پیش‌بینی‌ها و تصمیم‌های همه بازیگران اقتصادی (مؤسسه‌ها، نهادهای مالی، خانواده‌ها، دولت) اثر می‌گذارد. بخوبی قابل درک است که چرا در چنین شرایطی هر دولتی می‌کوشد در قلمروی نفوذ خود بازی آزاد رقابت را هدایت کند؛ تا از یکسو، در حد ممکن از تاثیرهای عدم تعادل خارجی بر اقتصاد درونی خود بکاهد و از سوی دیگر، ظرفیت تصمیم‌گیری‌های بازیگران ملی بر بازارهای جهانی را افزایش دهد. «قاعده‌های بازار به همان میزان که در ژاپن، ایالات متحد، انگلستان، فرانسه و سوئد یکسان نیستند، توسط دولت تعدیل پذیرند». (۸)

هدف‌های اقتصادهای بازار برحسب ملت‌ها متنوع‌اند. آنها از یکسو نتیجه تقابل تصمیم‌های بازیگران اقتصادی (مؤسسه‌ها، خانواده‌ها، نهادهای مالی، دولت) در بازارهای مختلف (بازارهای ثروت‌ها و خدمات، کار، سرمایه‌ها و غیره) هستند که در این صورت قیمت‌ها مصالحه‌ها را سمت و سو می‌دهند، و از سوی دیگر مالکیت‌های اقتصادی و اجتماعی از رای‌گیری‌های سیاسی دمکراتیک و بالاخره از تصمیم‌گیری‌های دستگاه‌های اداری نتیجه می‌شوند (ازینرو احزاب در برنامه‌های انتخاباتی و فعالیت‌های روزمره‌شان جای بیش از پیش وسیعی به مسایل اقتصادی و اجتماعی اختصاص می‌دهند). در واقع، هیچ اقتصاد بازاری امروز رها از رهبری کم و بیش ناگزیر دولت و اداره‌های دولتی نیست. انتقال قدرت به احزاب که نماینده گروه‌های شهروندان و منافع مختلف‌اند، بطور متناقض به افزایش اهمیت دستگاه اداری در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی کمک می‌کنند. تا آن اندازه که هر یک اجبارهای جدیدی ایجاد می‌کنند، بی‌آنکه لزوماً اجبارهای تحمیلی قبلی‌ها را حذف کنند. این موضوع مخصوصاً در زمینه مالیات‌ها آشکار است که میزان آنها در برخی از کشورها تا حد نهایی قابل تحمل فاصله چندانی ندارد و این ناگزیر در دینامیسم بازار منعکس می‌گردد.

بغرنجی ناشی از تعدد و تنوع بازیگران (اقتصادی، سیاسی و اداری) که با انتخاب‌ها در اقتصاد بازار سروکار دارند، بطور قابل ملاحظه فزونی یافته است؛ زیرا این بازیگران در رویارویی‌هایی که تصمیم‌گیری‌ها در جریان آن شکل می‌گیرد، از وزن و قدرت یکسان برخوردار نیستند. پس این تصمیم‌گیری‌ها نتیجه «مبارزه‌ها - رقابتها»، «کشمکش‌ها - همیاری‌ها» (ف. پرو) میان بازیگران نابرابر است که «برای سود یا تغییر قواعد بازی مبارزه و همکاری می‌کنند». (۹)

طرز کار بغرنج، پیش‌بینی‌های نامطمئن

نهادهای، مکانیسم‌ها، بازیگران و هدف‌هایی که در فضاهای متعدد جغرافیایی موجودند، کمک کرده‌اند که در داخل هر فضای جغرافیایی - سیاسی از هر اقتصاد بازار مجموعه بغرنج و ناپایداری که پیش‌بینی تحول پیشاپیش آن دشوار و حتی ناممکن است، بوجود آید.

این امر آتقدر بدیهی است که تئوری پردازان اقتصاد طی بیش از دو سده، هرگز نتوانسته‌اند، طرز کار یک اقتصاد بازار واقعی را بیان کنند و همواره در این زمینه به «مدل‌ها» یعنی به نمودارهای ساده واقعیت توسل جستند. واسیلی لئونتیف برنده جایزه نوبل در رشته اقتصاد در این باره گفته است، فایده آموزشی این مدل‌ها و رضایت‌خاطری که آنها برای مؤلفین‌شان فراهم می‌آورند، هر چه باشد، بیانگر «کوشش برای تخفیف ضعف داده‌های پایه می‌باشند که در اختیار ماست [...] با اینهمه، این داده‌ها به صحت تجربی فرضیه‌ها و فایده بهره‌گیری کامل (از آنها) بستگی دارند». (۱۰)

مدل موسوم به «بازار رقابت کامل» بسیار معروف است. این مدل که بطور وسیع در افکار امروز رواج دارد و پذیرفته شده، سرچشمه این افسانه است که اقتصاد بازار خودبخود می‌تواند تعادل داخلی و خارجی را در هنگامی که بوسیله بازیگران دستخوش آشوب و بی‌نظمی می‌شود، بازیابد و از اینرو قادر است بدون عدم تعادل پایدار داخلی (کمبود، بیکاری، تورم و ...) یا خارجی (نقصان‌های مبادلات خارجی، نوسان‌های نرخ‌های مبادله ...) بکار خود ادامه دهد. با اینهمه، تئوری پردازان «رقابت کامل» احتیاط کرده‌اند مشخص کنند که یک اقتصاد بازار برای اینکه طبق این مدل «به تعادل» عمل کند، نیازمند اجتماع سه شرط است که اقتصاددان ژان مارشال آنها را اینگونه فرمولبندی کرده است: «ذره‌ای بودن، سیال بودن، عمومی بودن». ذره‌ای بودن یعنی اینکه شرکتها در هر شاخه بقدری کوچک و پرشمارند که هیچیک با تصمیم‌های خود وزن و قدرت تاثیر گذاردن بر دیگران را ندارند. سیال بودن ایجاب می‌کند که فرآورده‌ها، خدمات، عامل‌های تولید و مؤسسات وجود نداشته باشد. عمومی بودن نیازمند آن است که هرکس در هر لحظه قادر به شناخت بهترین کیفیت یا بهترین قیمت درباره هر ثروت، خدمت یا عامل باشد. هرگز در هیچ جای جهان چنین شرایطی در مقیاس یک اقتصاد گرد نیامده است. بازارهای بورس در پی آنند که تا حد ممکن به آن نزدیک شوند. با اینهمه، می‌دانیم که با چه شگردها و ساخت و پاخت‌هایی اغلب قربانی می‌شوند. بنابراین، چون راه کلی تکامل تئوریک در واقعیت جامعه‌ها وجود ندارد و هرگز وجود نخواهد داشت، تئوری پردازان برای نزدیک شدن به واقعیت مدل را دقیق کرده‌اند. بعد می‌بینیم که مدل‌های رقابت نامکمل، ویژه فروشندگان محدود و انحصارگرای و غیره بوجود می‌آید. (۱۱)

همه در توضیح این مطلب اتفاق نظر دارند که چرا بازگشت خودبخود به تعادل، در صورتی که سه شرط لازم برای رقابت کامل گرد نیاید، ممکن نیست و بنابراین، چرا بازیگران یا باید برای تنظیم فعالیت اقتصادی خود را متمرکز کنند (این راه حل

مخصوصاً در ژاپن پذیرفته شده) و یا برای جبران عدم تعادلها و تضمین مؤسسات در برابر خطرهای بحران به دولت تکیه کنند. در حالت اخیر، به موازات افزایش وظیفه ارشادی دولت، وظیفه بازار در سایه قرار می‌گیرد و در نتیجه خود را از تماس با واکنش‌ها، ذوق‌ها و سلیقه‌های عمومی دور می‌سازد؛ و بجای اقتصاد مبتنی بر تصمیم‌گیری‌های غیر متمرکز و چند قطبی رفته رفته اقتصاد مبتنی بر تصمیم‌گیری‌های متمرکز و یک قطبی جانشین می‌گردد. اولویت‌های دولت بر اولویت‌های دیگر عوامل اقتصادی برتری می‌یابد. مؤسسه بعنوان کانون تصمیم‌گیری‌های مستقل از میان می‌رود. قیمت‌ها دیگر وظایف‌شان را انجام نمی‌دهند. انعطاف‌ناپذیری‌ها پدیدار می‌گردد و گسترش می‌یابد. بهره‌وری واقعی و درآمد واقعی سرانه در معرض پیامدهای آن قرار می‌گیرد. هنگامی که دولت بعزت فقدان عدم تمرکز میان همه بازیگران، خود به تنظیم بازار و بتدریج به تعیین هدف‌های تولید، قیمت‌ها، درآمدها و مبادله‌ها می‌گراید - یعنی مستقیماً بر متغیرهای اساسی اقتصادی اثر می‌گذارد - نموده‌های اقتصادی بازار برجای می‌ماند، ولی مکانیسم‌های آن از کار می‌افتد و امتیازهایش از بین می‌رود، بی‌آنکه ضرورتاً کمبودها و عیب‌هایش، مخصوصاً آنهایی که منشأ بی‌ثباتی و بی‌اطمینانی هستند، برطرف گردند.

کارایی و بی‌ثباتی اقتصادهای بازار

رهبران سیاسی و اقتصادهای جهان غرب، نقص‌ها و نتایج مستقیم بی‌اطمینانی‌ها و بی‌ثباتی‌های جدایی‌ناپذیر سیستم تصمیم‌گیری‌های نامتمرکز ویژه اقتصاد بازار را خوب می‌شناسند. از اینرو، آنها از پایان ۱۹۸۹، پس از فروپاشی اقتصادهای طبق نقشه شرق اروپا، جز در موارد استثنایی، برتری جویی افراطی خود را حفظ کرده‌اند و در عین حال به این امر کاملاً واقف‌اند که اقتصاد بازار اگر چه برای بهبود شرایط عمومی زندگی توده مردم کاراتر از برنامه‌ریزی متمرکز است، ولی با اینهمه داروی هر درد نیست. از اینرو، مسئله مرکزی که اینجا مطرح می‌شود، از این قرار است که آیا در آینده اقتصاد بازار تنها با رویارویی آزاد عرضه‌ها و تقاضاهای سرمایه، کار، فرآورده‌ها و خدمات مربوط به آن قادر است از یکسو، بر تضادهای خاص درونی‌اش چیره شود و از سوی دیگر از عهده کشمکش‌های پایان قرن ۲۰ برآید؟

درست است که اقتصاد بازار کاملاً آشکار کرده است که مستعد افزایش ثروت و درآمد زندگی عمومی در کشورهای صنعتی است، و ابتکار آزاد و مسئولیت بازیگران به بهره‌وری واقعی بسیار زیاد کار و سرمایه و بنابراین به بهبود درآمد واقعی عمومی کمک می‌کند؛ اما این اقتصاد امروز بیش از هر وقت با دو مانع مهم و اساسی روبروست:

یکی بی‌ثباتی مزمن که از ساختار بازارها سرچشمه می‌گیرد و به تبع آن رقابت بیش از پیش «ناکامل» می‌شود و بر اثر اثتلاف‌ها یا نقش فروشندگان منحصر بفرد (چند شرکت یا گروهی از شرکت‌های مسلط بر شاخه‌ها یا بازارها) یا انحصارها از مسیر خود منحرف می‌گردد. از اینرو، در این نوع بازارها استراتژی شرکت‌ها همانا استراتژی توافق یا حذف است، بی‌آنکه پیش‌بینی برتری یکی از این دو شق ممکن باشد. امتیازهای مصرف‌کننده بسود منافع تولیدکننده تقلیل می‌یابد و پیش‌بینی تحول فعالیت اقتصادی تقریباً ناممکن می‌گردد. هنگامی که در نتیجه تصمیم‌گیری‌های شتابزده یا ماجراجویانه، متحدانه یا نامتحدانه برای پیشرفت سریع فنی به دلایل مختلف (اقتصادی، سیاسی، روانشناسی) - مثلاً به دلایل اقتصادی و سیاسی مانند سه برابر شدن بهای نفت در دسامبر ۱۹۷۳ یا اخیراً بحران جنگ خلیج فارس، فعل و انفعال‌ها در بازارهای مختلف و تاثیر آن در دیگر بازارها - عدم تعادل‌هایی در بازار داخلی یا بازار جهانی ایجاد می‌شود، این عدم تعادل‌ها از جانب هیچکس مهار شنی نیست. بیکاری و اشتغال ناقص جانشین اشتغال کامل می‌گردد. کشورهای عضو سازمان تعاون و توسعه اقتصادی اابته دارای اقتصاد بازار، امروز ۲۵/۵ میلیون (یعنی ۶/۵٪ جمعیت فعال‌شان) بیکار دارند، بی‌آنکه هیچ تدبیر اقتصادی، پولی یا اجتماعی توانسته باشد اشتغال کامل را دوباره برقرار کند. همین ناتوانی در فایق آمدن بر عدم تعادل‌های دیگر چون تشدید نوسان‌های درونی، کمبود سرمایه‌گذاری‌های عمومی یا کسری پرداخت‌های خارجی مشاهده می‌شود. وام خارجی ایالات متحد امروز از مرز

سه هزار میلیارد دلار گذشته است. این موضوع بحق چنانکه باید و شاید ذهن کسی را بخود مشغول نداشت است! (۱۲) دومین مسئله مهم اقتصادهای بازار، مسئله توزیع ثروت‌های ایجاد شده است. مکانیسم‌های توزیع ثروت میان بازیگران تولید یعنی سرمایه، کار و دولت که محصول تناسب نیروهاست، رویارویی‌ها و سازش‌ها میان این عوامل، موفق نگردید درآمد ملی را میان افراد و گروه‌های اجتماعی بنحوی تقسیم کند که نابرابری‌های غیر قابل تحمل (که رشد فعالیت اقتصادی را به مخاطره می‌اندازد و دینامیسم بازیگران را از کار می‌اندازد)، و همچنین روند پیرامونی کردن (تولید مستمندان جدید) و طرد بخش مهمی از جمعیت از فعالیت اقتصادی بواسطه بیکاری از میان برخیزد.

همین قاعده در خصوص آنچه که مربوط به حداقل بازتوزیع ثروت‌ها میان ملت‌هاست جاری است. تضاد میان غنی شدن کلی و فقر در بخش معینی در درجه‌های مختلف، در همه اقتصادهای بازار و میان آنها باقی می‌ماند.

چنین است که عدم تعادل جمعیت میان شمال و جنوب، مسایل مهاجرت، محیط زیست و پیشرفت فنی که با واگشت‌های اجتماعی دمساز است، تغییر صنایع تسلیحاتی و بالاخره تردید آمیزتر از همه توسعه جهان سوم و رهایی آن از فقر و گرسنگی از عرصه‌های مهم مبارزه جویی‌های آینده هستند. همه از این واقعیت بخوبی آگاهیم که رویارویی ساده عرضه‌ها و تقاضاها و رقابت ناشی از آن هرگز برای فایق آمدن بر این مشکلات کافی نیست.

بنابراین، با سر تسلیم فرود آوردن در برابر اقتصاد بازار نمی‌توان به تنظیم تولید بر حسب نیازها، یعنی پرهیز از بحران‌ها و چیرگی بر مسایل جهانی قابل ملاحظه‌ای نظیر مسایل محیط زیست و توسعه جهان سوم دست یافت. تا کنون تنها دخالت خوب یا بد دولت‌ها با «وسایل تسکین‌دهنده» اجتماعی توانسته است که عدم تعادل‌های داخلی و خارجی ناشی از رقابت «ناکامل»

را که بیش از پیش توسط گروه‌های اقتصادی و مالی فراملی بنابر منافع‌شان کنترل و سمت و سو داده می‌شود، کم و بیش قابل تحمل کند. تعرضی که از چند سال پیش توسط گروه‌های یاد شده آغاز گردید و منافعی که آنها در «دولت حداقل» و عدم تنظیم اقتصادی و اجتماعی جستجو می‌کنند، اگر چه بسود آنهاست، اما نهایتاً بر دامنه نابرابری‌های اجتماعی می‌افزاید و ملت‌ها را در برابر مبارزه جویی‌های آینده بی‌سلاح می‌کند. این تعرض، اقتصادهای بازار را هر چه بیشتر درگیر تضادهایش می‌سازد.

هماهنگی بازیگران

بر خلاف اقتصادهای متمرکز طبق نقشه که یک بازیگر بنام دولت دارد و از اینرو، این اقتصادها یک قطبی‌اند، اقتصادهای بازار چند قطبی هستند. طرز کار اقتصاد بازار همواره به رویارویی‌ها و توافق‌ها میان کارفرمایان، تولید کنندگان، دستگاه اداری، نهادهای مالی و خانواده‌ها و همزمان کارگران، مصرف کنندگان و پس‌انداز کنندگان وابسته است. هرچند هر یک از این بازیگران وظیفه‌ای اساسی بعهده دارند، اما اهمیت و قدرت آنها در زمینه تصمیم‌گیری‌ها و در رویارویی عرضه‌ها و تقاضاها و در توافق‌های ناشی از آن که در قیمت‌های فرآورده‌ها، خدمات، کار، سرمایه و غیره نمود می‌یابد، بشدت نابرابر است.

در واقع امروز، جز در سوئد، آلمان و ژاپن که تناسب نیروها و کارکردهای بازیگران در آنها از تعادل بالنسبه بهتری برخوردار است، در دیگر اقتصادهای بازار مکانیسم‌های تصمیم‌گیری در دست کارفرمایان، دستگاه اداری و نهادهای مالی است. خانواده‌ها تنها در برابر تصمیم‌هایی که در خارج از آنها گرفته می‌شود، واکنش نشان می‌دهند. البته واکنش‌های آنها در بازار اثر می‌گذارد. انتخاب‌های مصرف‌کننده مانند تصمیم‌گیری‌های پولی پس‌انداز کنندگان یا درخواست کنندگان اعتبار در نظر گرفته می‌شود. با اینهمه سازمان فروشندگان انحصاری ثروت‌ها، خدمات و سرمایه‌ها در بازارهای عمده بیش از پیش واکنش‌های خانواده‌ها را مشروط می‌سازد. عمل تسلط به مفهومی که پررو آن را درک می‌کند، در تصمیم‌گیری‌های خانواده‌ها کاملاً اثر می‌گذارد. تصمیم‌های تولید کنندگان، بانکداران، دستگاه اداری بیش از پیش بر خانواده‌ها تحمیل می‌شود؛ عکس آن درست نیست. خانواده‌ها بعنوان زحمتکش، مصرف‌کننده یا پس‌انداز کننده بتدریج کمتر قادر به نشان دادن واکنش از خودند. این امر مخصوصاً در مورد آنچه به کارکرد زحمتکش مربوط است و توسط خانواده‌ها اعمال می‌گردد، حقیقت دارد. جز در اقتصادهای بازار پیشگفته و در درجه کمتری در برخی دیگر، سندیکاها و زحمتکشان از قدرت تصمیم‌گیری طرد شده‌اند. بطور متناقض، گرایش به طرد زحمتکشان از روندهای تصمیم‌گیری‌های اقتصادی - حتی در هنگامی که این روندها برای بارور شدن و بنابراین بخاطر افزایش ثروت کلی به نیروی کار بیش از پیش کاردان، مسئول و قادر به بازآموزی و تطبیق دائمی خود با پیشرفت فنی نیاز دارند - تقویت می‌گردد. این گرایش از یکسو، با متوقف کردن - و در حالت کشمکش‌های درازمدت، حتی با تخریب دینامیسم درونی روند تولید - و دشوار کردن پیش‌بینی‌ها و از سوی دیگر، با منحرف کردن توزیع ارزش افزوده (و یا منحرف کردن توزیع درآمد کلی حاصله از تولید موجود برای پاداش دادن به عامل‌های تولید: سرمایه، کار و همچنین دولت) بزبان کار و بسود سرمایه مادی و مالی و نیز دولت، باعث تشدید بی‌اطمینانی و بی‌ثباتی اقتصادهای بازار می‌شود. با اینهمه، اگر قدرت خرید خانواده‌ها (درآمد واقعی) به موازات باروری واقعی روند تولید تحول نیابد، نه تنها بازار دستخوش عواقب آن می‌گردد، بلکه کارآیی سرمایه مادی و مالی بخطر خواهد افتاد. برتری تقاضا بر عرضه لزوماً افزایش حجم ذخایر را باعث نمی‌شود، بلکه به یقین کاهش تدریجی کارآیی سرمایه را نشان می‌دهد. «سرمایه کارآ سرمایه‌ای است که جریان ثروت‌ها و خدمات نهایی را که در اختیار مصرف‌کنندگان گذاشته می‌شود، حفظ می‌کند و یا اعتلا می‌دهد؛ بی‌آنکه کاربرد کار لازم برای بدست آوردن آنها را افزایش یا کاهش دهد. این جریان فرآورده‌ها و خدمات، بعنوان نشانه‌های پیشرفت اقتصادی، رفاهی بمراتب بیشتر از توزیع درآمدها بوجود می‌آورد که به توزیع مطلوب خیلی نزدیک خواهد بود؛ توزیعی که در دوره معینی به حداکثر رساندن فرآورده‌ها را ممکن می‌سازد». (۱۳) بدیهی است که این توزیع مطلوب از نوع توزیعی نیست که قدرت خرید کار را با عمیق کردن نابرابری‌ها بتدریج کاهش می‌دهد و از اینرو، توزیعی بشمار نمی‌رود که روحیه نوآوری و مسئولیت‌مزدبگیران را از بین می‌برد، زیرا بگفته پررو «نوآوری خطرناک را محدود و نتایج طبیعی انباشت (یعنی سرمایه‌گذاری) را خنثی می‌کند». (۱۴) امروز هر شغل به سرمایه‌گذاری‌های بیش از پیش هنگفتی نیاز دارد. چون مزدبگیری که در آن شغل خدمت می‌کند، کارآیی‌اش به تجهیزات آن بستگی دارد (یعنی ارزش افزوده را آنها بوجود می‌آورند) دیگر قدرت خریدش بهبود نمی‌یابد و او مسئول آنچه بدون شرکتش در تصمیم‌گیری‌ها انجام می‌گیرد، نخواهد بود. از اینرو، کارآیی سرمایه که دینامیسم اقتصاد بازار وابسته به آن است، به مخاطره خواهد افتاد.

آینده اقتصادهای بازار که در آن ادامه پیشرفت اقتصادی با پیشرفت باروری واقعی و درآمد واقعی سرمایه همسان می‌گردد، کاهش تدریجی بی‌اطمینانی‌ها که بر تصمیم‌گیری‌های بازیگران و بنابراین بر بی‌ثباتی درونی و بیرونی که از ۲۰ سال پیش بشدت ادامه دارد، تاثیر می‌گذارد، مستقیماً و بی‌واسطه «به تعادل دوباره» در قدرت تصمیم‌گیری‌های بازیگران مختلف، مخصوصاً قدرت تصمیم‌گیری خانواده‌ها در کارکرد سه‌گانه‌شان بعنوان زحمتکش که بازیگر اساسی عرضه، تقاضا و پس‌انداز و عامل تعیین‌کننده تقاضای ثروت‌ها، خدمات و پول محسوب می‌گردد، بستگی دارد.

از پایان جنگ دوم جهانی کشورهای غربی که با پیشرفت بسیار سریع اقتصادی توانسته‌اند بر عدم تعادل‌های خود بنحوی که بی‌ثباتی تحمل‌پذیر باشد، فایز آیند، کشورهایی هستند که مصممانه در راه هماهنگی میان همه بازیگران گام نهاده‌اند. خانواده‌ها

در این اقتصادها بر اساس کارکرد سه گانه شان: زحمتکش، مصرف کننده و پس انداز کننده برسمیت شناخته شده اند.
... قدرت خانواده‌ها

آینده اقتصادهای بازار و توانایی آنها در خودتنظیمی مستلزم سازماندهی قدرت خانواده‌ها در برابر قدرت بیش از پیش مسلط مؤسسات، نهادهای مالی و دولت است.

کارفرما باید به گفتگو و مشارکت در قدرت تصمیم‌گیری با سه بازیگر دیگر که طرز کار جامعه‌های پیشرفته صنعتی به آنها بستگی دارد، هدایت شود. این سه قدرت عبارتند از دولت، نهادهای مالی، خانواده‌ها بعنوان زحمتکشان - تولیدکنندگان در مؤسسات خود و همچنین مصرف‌کنندگان و پس انداز کنندگان در جامعه‌های خود.

آنچه به دولت مربوط است، مسئله به هیچوجه عبارت از افزایش دخالت اقتصادی و اجتماعی آن از راه قواعد و مقررات کم و بیش وسواسانه نیست؛ زیرا این کار اقتصاد را بوروکراتیک می‌کند و کارایی آن را بخطر می‌اندازد. مسئله اساسی، مسئله مشارکت هر یک از بازیگران مربوط - بدلیل کارکردها و وظیفه‌شان در جامعه - در تدارک تصمیم‌گیری‌هایی است که نه تنها آینده اقتصاد، بلکه آینده تمامی جامعه به آن بستگی دارد. در این دورنما وظیفه دولت اداره کردن یا دخالت مستقیم نیست، بلکه نمایندگی کردن منافع عمومی است. خانواده‌ها در این وضعیت تولیدکننده، مصرف‌کننده و پس انداز کننده اند و کارفرما نمایندگی سرمایه را برعهده دارد.

در واقع امروز تولید کردن دیگر انتخاب ایجاد ثروت‌ها و خدمات تنها بر حسب ملاک‌های قیمت در بازارهای داخلی و خارجی که بحران‌ها و نابرابری توزیع ثروت‌ها و محرومیت‌های اجتماعی مانع از توسعه آن، فراتر از «تقاضای قابل پرداخت» در مجموع نیازهای توده‌های مردم است، نیست. گشایش بازارهای جدید در کشورهای صنعتی و بقیه جهان ناگزیر از معیار «تقاضای غیر قابل پرداخت» می‌گذرد. اما مسئله دقیقاً عبارت از بارورسازی منابع مادی در پیوند با سیاست‌های توزیع ثروتها - بصورت کمتر نابرابر - و قابل پرداخت کردن این تقاضاست. موضوع در اینجا عبارت از آن مسئله اقتصادی است که خود مکانیسم‌های توزیع درآمدها را که دیگر نباید آن را یک مسئله ساده اجتماعی تلقی کرد، زیر سؤال می‌برد. در واقع باید بقول ف. پررو از شر «اقتصاد آزمند» و بقول آلفرد سوی (Alfred Sauvey) از چنگ «اقتصاد شیطان» نجات یافت تا بتوان سرانجام در قرن ۲۱ در «اقتصاد انسانی و عموم بشری» گام نهاد. این امر تنها در صورتی می‌تواند انجام گیرد که همه شریکان فعالیت اقتصادی و اجتماعی یعنی مؤسسات، نهادهای مالی، خانواده‌ها و دولت بعنوان حافظ منافع عموم واقعا در مسئولیت تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و اجتماعی سهیم باشند. (۱۵)

از سوی دیگر، این تقسیم بندی در زمینه فنی که کم اهمیت نیست، باید به کاهش بی اطمینانی و بی ثباتی جدایی ناپذیر اقتصادهای بازار که مبتنی بر رقابت [ناکامل] یا فروش انحصاری است، میدان دهد. به موهبت تکمیل اطلاعات درباره رفتارها، بازیگران و بازارها می‌توان نحوه هماهنگی با کارفرما را تدارک دید. افزایش مسئولیت‌های بازیگران از راه مشارکت آنها در تصمیم‌گیری‌ها، که نتیجه سودمندی برای فروکاستن تنش‌های اجتماعی دارد، به تخفیف بی ثباتی کمک می‌کند.

قانون کارایی و ثبات اقتصادهای بازار

بررسی طرز کار اقتصادهای بازار از پایان جنگ دوم جهانی، در وضعیت رقابت ناکامل و فروشنده‌گی انحصاری بیش از پیش باز، وجود نوعی کارایی و ثبات اقتصادهای بازار را القاء می‌کند که می‌توان آن را اینگونه بیان کرد: کارایی و ثبات یک اقتصاد بازار باز بروی بقیه جهان، در نظام رقابت «ناکامل» و «فروشنده انحصاری» از حیث درجه مشارکت در سطح‌های مختلف تصمیم‌گیری همه بازیگران اقتصادی - یعنی مؤسسه‌ها، خانواده‌ها (کارگران، مصرف‌کنندگان، پس انداز کنندگان)، نهادهای مالی و دولت - برحسب نقشی که در فعالیت اقتصادی ایفاء می‌کنند، جنبه نسبی دارد.

سرمایه‌داری یا اقتصاد بازار

آخرین موضوع درخور بحث موضوع یکسان انگاری اقتصاد بازار و اقتصاد سرمایه‌داری است. برای برانگیختن فکر می‌گوییم که اقتصاد بازار بمشابه نظام مؤسسه، محرک اقتصاد سرمایه‌داری یعنی سیستم سازماندهی است که در مکتب تاریخی آلمان در قرن نوزده و سپس توسط کارل مارکس چنین نامگذاری شده است. در اروپا، سرمایه‌داری تجاری و مالی که از قرن ۱۲ با جنگهای صلیبی پا گرفت، نخست در جمهوری‌های ایتالیا و سپس در هلند و انگلستان به شکوفایی رسید. بعقیده مارکس «تجارت جهانی و بازار جهانی در قرن ۱۶ زندگی‌نامه جدید سرمایه‌داری را می‌گشایند».

در اساس، سیستم همه جا بنابر کیفیت‌های خاص هر کشور، پیرامون مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، یعنی پیرامون مؤسسه آزاد، سازمان می‌یابد. فرانسوا پررو در این باره نوشت: «مؤسسه، دنیای خرد سرمایه‌داری و نهاد اساسی سرمایه‌داری است». (۱۶) محرک آن تولید و مبادله آزاد یعنی عرضه و تقاضاست. سود (درآمد خالص پولی یا سود مؤسسه) و حداکثر رفاه فردی هدف‌های اساسی آن را تشکیل می‌دهند. پررو می‌افزاید: «منطق سرمایه‌داری، منطق سود سرشار پولی است که بطور اساسی برپایه نوآوری حاصل می‌شود». (۱۷) فلسفه آن، فلسفه انسان اقتصادی (Homo Oeconomicus) است که در هر شرایط بنا به نفع شخصی اش رفتار می‌کند؛ اما جستجوی نفع مادی فردی می‌بایست از نفع عمومی که قلمروی سیاسی

بمنزله مسئول آینده «شهر» (cité) رسالت ارتقای آن را عهده دار است، سرچشمه بگیرد. (۱۸)
اقتصاد بازار محرک سیستم سرمایه داری و مکانیسم طرز کار آن است. اما این اقتصاد نمی تواند با خود سیستم یکی باشد.
منطق آن می تواند با منطق سرمایه داری بسیار متفاوت باشد.

از یکسو، نظام مؤسسه آزاد، یعنی تصمیم گیری آزاد کارفرما در تولید و مبادله می تواند در مؤسسه هایی با وضعیت های حقوقی بسیار متفاوت نظیر خصوصی، تعاونی، اشتراکی، مختلط و حتی عمومی به اجرا درآید. زیرا نکته اساسی وضعیت حقوقی نیست، بلکه آزادی و مسئولیت تصمیم گیری کارفرماست. سرمایه داری هر مالکیتی جز مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را بمثابة آفتی برای طرز کار خود و جستجوی حداکثر سود مادی می نگرد. برعکس، اقتصاد بازار ثابت کرده است که قادر است هنگامی که آزادی و مسئولیت تصمیم گیری کارفرما وجود دارد، با کارآیی عمل کند و در اینصورت، وضعیت حقوقی وسایل تولید اهمیت کمی دارد.

مؤسسه خصوصی می تواند با دیگر انواع مؤسسه ها همزیستی داشته باشد. وضعیت حقوقی آنها هر چه باشد، کارفرمایان -ازجمله کارفرمایان عمومی- باید از آزادی تصمیم گیری و مسئولیت کامل در برابر شورای اداری خود برخوردار باشند. این امر مابین با شرکت دیگر بازیگران نیست. هر یک بنابر وظیفه خود در تدارک تصمیم گیری ها در مؤسسه شرکت می جوید. در واقع، این مشارکت کارفرما را از وضعیت روحی، رفتارها و انتظارات شریکان وی باخبر می سازد. این خبرگیری ها به او امکان می دهد که با آگاهی بهتر از وضعیت موجود تصمیم بگیرد، آزادی تصمیم گیری اش را وسعت بخشد و به همان اندازه از خطر لغزش و بنابراین از بی ثباتی اقتصاد بدون لطمه وارد آمدن به قدرت نهایی تصمیم گیری اش بکاهد.

در یک زمینه اساسی دیگر، منطق سرمایه داری و منطق اقتصاد بازار با هم اختلاف دارند. منطق سرمایه داری منطق درآمد بسیار زیاد پولی خالص (سود) مؤسسه است. منطق اقتصاد بازار بدون حذف سود، که برای بازتولید مؤسسه اهمیت دارد، بسیار وسیع است و پابای پیشرفت اقتصادی یعنی بهبود بهره وری واقعی، درآمد واقعی سرانه را نیز مد نظر قرار می دهد. محتملا در دو نکته اخیر است که منطق سرمایه داری با منطق اقتصاد بازار وارد اختلاف می شود. سرمایه داری تنها می تواند برپایه سود مؤسسه پایدار بماند و شکوفا شود. و این همانطور که نمونه های متعدد آن از ۲۰ سال پیش نشان می دهد، با بهره وری واقعی راکد یا حتی پایین و درآمد واقعی سرانه که در دوره ای طولانی رو به کاهش می رود، سازگار است. آینده و موفقیت اقتصاد بازار باطن با ادامه پیشرفت اقتصادی پیوند یافته است. این امر ایجاب می کند که در مؤسسه نه فقط سود، بلکه بهره وری واقعی آن بهبود یابد، در جامعه قدرت خرید خانواده ها از آن رو به موازات بهره وری تحول می یابد تا بازتولید نه فقط مؤسسه ها، بلکه اقتصاد بازار در سراسر جامعه تامین گردد.

در لحظه ای که بنظر می رسد نه فقط مجموع اروپا «از آنلاتیک تا اورال»، بلکه جهان سوم درصدد برآمده اند، در «اقتصاد بازار» گام نهند - تقریباً مانند اینکه «به مذهبی می گرانند» - اندیشیدن درباره سرشت دقیق و شرایط مشخص کارکرد اقتصاد بازار و همچنین اندیشیدن درباره تفاوت منطقی که می تواند میان اقتصاد بازار و سرمایه داری وجود داشته باشد، بی فایده نیست.

مسئله انتخاب در میان اولویتها

در جهان کنونی اقتصادهای بازار بر حسب اهمیتی که در کارکردشان برای پنج عامل (شاخص) زیر و نحوه ترکیب آنها قایل اند، کم یا بیش «سرمایه داری» هستند.

- ۱- مسئولیت و آزادی تصمیم گیری بازیگران
- ۲- هماهنگی و مشارکت همه بازیگران در تصمیم گیری ها
- ۳- مقررات حقوقی مالکیت
- ۴- به حداکثر رساندن سود
- ۵- به حداکثر رساندن پیشرفت اقتصادی و اجتماعی (بهبود بهره وری واقعی و درآمد واقعی سرانه).

چگونگی گذار کشورهای سوسیالیستی سابق و جهان سوم به انواع اقتصادهای بازار - با ماهیت اندکی «سرمایه داری» یا «غیر سرمایه داری» - وابسته به اولیوی است که هر کشور بنا به سنت های فرهنگی و گزینش های سیاسی اش به این یا آن شاخص در ترکیب نشان می دهد. چنانکه اولویت دادن به ترکیب ۱، ۳ و ۴ (با مقررات مالکیت خصوصی بر وسایل تولید) نمایشگر گزینش منطق قوی «سرمایه داری» است. برعکس، اولویت دادن به ترکیب ۱، ۲، ۵، ۳ و ۴ تمایل به مشارکت همه شاخص ها در تصمیم گیری ها را نشان می دهد (شاخص های ۱ و ۲). برتری پیشرفت اقتصادی و اجتماعی (شاخص ۵) بر حداکثر سود (شاخص ۴) و تنوع ممکن مقررات حقوقی مؤسسه (شاخص ۳) از آن زمره اند. در نتیجه چنین گزینشی، منطق «سرمایه داری» به سود منطق پیشرفت اقتصادی و اجتماعی و مشارکت و سود طبیعی مؤسسه، در سایه قرار می گیرد و ناپدید می گردد.

در صورتیکه برای اقتصادهای شرق، مسئله بطور اساسی عبارت از حصول موفقیت در گذار از اقتصاد طبق نقشه یک قطبی به اقتصاد بازار چند قطبی است. حفظ و ادغام منطق و طرز کار این نوع اقتصاد و منطق و طرز کار سرمایه داری همه چیز را بخطر می اندازد. زیرا سرنوشت مبارزه طلبی مهمی که کامیابی یا ناکامی گذار اقتصادهای شرق به اقتصاد بازار به آن وابسته است، دقیقاً منوط به موفقیت در امر تبدیل همه شهروندان از حالت مجریان مبارزه بی انگیزه به شریکان و بازیگرانی است که واقعا در مسئولیت تصمیم گیری های اقتصادی و اجتماعی سهیم اند. تنها در چنین شرایطی هر کس مستقیماً احساس می کند که کامیابی ها و ناکامی ها در رویدادهای اقتصادی و اجتماعی به او هم مربوط است و باید برای توسعه کامیابی ها و غلبه بر

ناکامی‌ها تصمیم بگیرد. تنها به این شرط عدم تعادل‌های ناگزیر در دوره‌های گذار از نقشه به بازار (بیکاری، تورم، کسری خارجی ...) دستکم برای توده مردم قابل تحمل خواهد بود.

وظیفه اصلی برای اقتصادهای بازار، اقتصادهای غرب و همچنین اقتصادهای شرق یا جهان سوم - وظیفه‌ای که به کارآیی و ثبات آن در آینده مربوط می‌گردد - همانا توفیق در تبدیل همه بازیگران اقتصادی به شریکان واقعی کاملاً مسئول است. اقتصادهایی که در این مبارزه جویی موفقیت بدست آورند، در آستانه قرن بیست و یکم بهترین شانس را برای کامیابی در مسابقه بین‌المللی و مبارزه برای توسعه خواهند داشت. محتمل است که کشورهای اسکاندیناوی و آلمان و ژاپن آخرین آنها نخواهند بود.

منبع: La Pensee, N° 290, Paris 1991

پی‌نوشت‌ها

۱- ژیلبر بلاردون Gilbert Blardone اقتصاددان و استاد دانشگاه لیون فرانسه و انستیتوی دانشگاهی توسعه ژنو و نیز مدیر مجله بین‌المللی علوم اجتماعی «انفورمسیون و تفسیرها» است.

2. Cf. Charles Bettelheim. Problèmes théoriques et pratiques de la planification. Éd. Maspéro. 1966. Rapport au XV^e Congrès du PC de l' URSS, Cité par Ch. Bettelheim. op. cit. p. 27.

۳- François Perroux سرمایه‌داری، پاریس، P.U.F.، چه می‌دانم؟ شماره ۳۱۵، ۱۹۶۹، ص ۱۳۶:
«اقتصاد مؤسسه یک اقتصاد نامتمرکز است. مؤسسه و بازار متقابلاً بهم مربوط اند. مؤسسه‌های بدون بازار و بازار بدون مؤسسه وجود ندارد. بازار از مراکز متعدد سودجویی متمایز اقتصادی که بین آنها بوسیله شبکه‌ای از مبادلات کم و بیش آزاد رابطه برقرار می‌گردد، تشکیل شده است. مؤسسه‌ها مراکز ابتدایی تولید را تشکیل می‌دهند. آنها تنها در برابر مراکز ابتدایی مصرف که در جامعه‌های ما شناورند، شکل گرفته و بعمل درمی‌آیند. اگر چندین مرکز تولید و مصرف گروههای مستقلی را تشکیل دهند که به مراکز سودجویی و محاسبه اقتصادی متمایز تبدیل گردد، بازار باقی می‌ماند (زیرا) تنها شکل تغییر کرده است؛ یعنی بازار گروهها جانشین بازار واحدهای مجزا شده است. اگر در عوض، فرض کنیم که یک قدرت، مثل دولت، عامل‌های تولید و فرآورده‌ها را از راه اجبار و دستور توزیع و تقسیم کند، اولویت‌های او جانشین اولویت واحدهای مستقل می‌شود که تا آن وقت آزادانه عرض وجود می‌کرد. در اینصورت بازار موجودیتش را از دست می‌دهد و مؤسسه هم همین سرنوشت را پیدا می‌کند. اقتصاد بازار در منطق تعریف خود و بر پایه ضرورت واقعیت اقتصادی چند قطبی است. اقتصاد برنامه‌ای تام‌گرا اقتصادی یک قطبی است» (ص ۱۸).

۴- پررو، سرمایه‌داری، ص ۷۴ :

«قیمت یک مصالحه است و از کشمکش‌های گوناگون بوجود می‌آید. او آنها را ایجاد نمی‌کند، بلکه از برخورد تمایل‌ها و قدرت خرید فردی که طالب کالا است و از تمایل‌ها و قدرت خرید همه افراد دیگر که خواستار همان کالا هستند، بوجود می‌آید. قیمت بر پایه گفتگوی کارفرمایان با کارفرمایان که می‌کوشند همان مشتری‌ها یا مشتری مشابه بدست آورند، برقرار می‌گردد. قیمت کارفرما را که سعی دارد بیشتر بچنگ آورد و نیز مصرف‌کننده را که می‌کوشد کمتر بپردازد، کاملاً راضی نمی‌کند. او برای شرکت‌ها و خانواده‌ها خلاصه‌ای از تجربه‌های گذشته است و گرایش‌ها و جابجایی‌های آینده را اعلام می‌دارد.

یک مصالحه می‌تواند درست یا کم و بیش منحرف باشد. مصالحه قیمت‌ها در مقیاسی که توزیع قدرت‌های خرید موجب نابرابری‌های اقتصادی بی‌فایده و بی‌حاصل می‌گردد، منحرف است. مصالحه می‌تواند هم خودبخود و هم سمت و سو داده شده و ارادی باشد... اگر بتوان نابرابری‌ها را از لحاظ اقتصادی چیز بی‌فایده و غیر مولد تلقی کرد، حذف، نه منحرف کردن آنها بازی مکانیسم را اصلاح می‌کند».

۵- پررو، همان اثر، ص ۷۵

۶- همانجا، ص ۲۴

7. Jean Saint-Geours. Pour une économie du vouloir - Réponses au "libéralisme avancé", Paris, Calmann-Lévy, 1976. 203 p.

- Thierry de Montbrial, Le désordre économique mondial, Essai d'interprétation montétaire, Paris, Éd. Calman - Lévy, 1974, 185 p.

- Charles-Albert Michalet, Le capitalisme mondial, Paris, PUF, 1976, Deuxième partie. L'émergence de l'économie mondiale p. 123-223.

- Henri Bourguinat, L'économie mondiale à découvert, Paris, Éd. Calmann -

Lévy, 1985, 268 p.

- Michel Beaud, L'économie mondiale dans les années 80, Paris, La Découverte, 1989, 333 p.

8. I. Stoléru, "Un plan Monnet pour l' Est" , Le Monde 16-2-1990, repris per problèmes Économiques N° 2137, du 3/5/90, p. 26-30.

9. Francois Perroux, Dialogue des Monopoles et des Nations, 1982, Presses Universitaires de Grenoble, chap. 5, le Pouvoir et les équilibrages, p. 342-362.

10. Wassily Léontief, Essais d' Économiques, Paris, Calmann-Lévy, deuxième édition 1988, p. 67 à 113.

11. Pour l' analyse des formes de la concurrence et des régimes de la formation des prix voir Jean Marchal, Le mécanisme des prix, Paris, Librairie de Médecis; Raymons Barre, Économie Politique, Tome 1, Paris, PUF, Collection Thémis, Les prix des biens et des services, p. 553-620.

12. Cilbert Blardone, Le Fonds Monétaire International, l'Ajustement et les co'ts de l'Homme, Paris, Les Éditions de l'Épargne, 1990, 194 p.

۱۳ - پررو، همانجا، ص ۱۰ تا ۱۴

۱۴ - همانجا، ص ۱۲

15. Alfred Sauvy, L'économie du Diable, Paris, Éd. Calmann-Lévy, Coll. pluriel, Le livre de poche N° 8310.

۱۶ - پررو، همانجا، ص ۱۵

۱۷ - همانجا، ص ۱۰۳

18. Francois Perroux, Le Capitalisme, op. cit. p. 104.